هر گاه خواستی حساب کنی که بین دو نفر شراکت به عمل می‌آید یا نه؟

باید اول نام ـــــ و نام مادرـــــ هر دو را به ابجد کبیر گرفته و بعد بر آن اضافه الماس و اضافه کن ۷ عدد و بعد آنرا بر ۹ تقسیم کن.

اگر باقی مانده یک ماند خیری ندارد.

اگر باقی مانده دو ماند خوب است.

اگر باقی مانده سه ماند اول آن بطلان است و آخر آن خیلی بد است و بعد از شدت فرجی هست.

اگر باقی مانده چهار ماند نور چشم است.

اگر باقی مانده پنج ماند دختری برای پسری است.

اگر باقی مانده شش ماند اولش خوب و آخرش غم است.

اگر باقی مانده هفت ماند اگر طالعش باز می‌کند غنی و پولدار می‌شود و در غیر این صورت یک روز بر تو مبارک و یک روز بر علیه توست.

و اگر هشت باقی بماند معکوس می‌شود.

و اگر ۹ باقی بماند گرفت و گیر بسیار دارد و دوری کند بهتر است.

استخدام ملک قزیمخ

هر گاه خواستی ملک قزیمخ را احضار کنی باید روزه بگیری روی سه شنبه‌ای که سعد باشد و شب چهارشنبه قسم زیر را ۳ هزار مرتبه بخوان و باید از چند روز نبل ترک حیوانی کرد. لباس سفید و پاک وبدن طاهر داشته باشسی و با اعتقاد کامل انجام دهی و وقتی که می‌خوانی مردی می آید باید نترسی و قبلاً دور خود مندل کشیده باشی و داخل مندل باقی بمانی و دور از مردم و مکانی خلوت باشی و او می‌آید و به تو می‌گوید که از من چه می‌خواهی و تو با سلام و احوال پرسی شروع می کنی و به او می گویی که از سربازانت چند نفر می‌خواهم که به من در امور زندگی و کارها کمک کنند و او ۱۰

تکه نقره باید به تو بدهد و بگو هر گاه با شما خواستم تماس بگیرم به اشاره ای چه کنم و او جواب می دهد. و این عزیمت را باید ۳۰۰۰ مرتبه بخواند

یا وهاب یا رزاق ۳۶۰۰ مره و الاصراف.

هر گاه خواستی از عمل خود انصراف دهی و در وسط راه بودی باید آخر سوره جمعه را ۷ مرتبه بخوانی و بگویی انصراف دادم از ملاقات با قزیمخ بارک الله نیک و علیک.

محبت

هر گاه خواستی کسی را از محبت و علاقه و عشق به خود جلب کنی بیاور ورقه ای کاغذ سفید و بر روی آن بنویس طلسم زیر را در روز یکشنبه ساعت شمس یا روز پنجشنبه در ساعت مشتری و با زعفران و گلاب باید نوشت و در مکانی خلوت و دور از مردم باشی و هنگام نوشتن بخور کنی به گوگرد و لبان و کندر و صندل سرخ و بستگی به طبع مطلوب دارد .

اگر مطلوب بادی بود در آسمان آویزان کند تا باد او را تکان بدهد .

اگر خاکی بود بر روی سفال نوشته در زیر خاک دفن می کنید جلو درب منزلشان .

اگر آبی بود در آب حل کرده و بر مطلوب بپاش.

و اگر آتش بود در ورقه ای آهن یا مس گذاشته و در کنار آتش قرار می دهی تا گرما به او برسد .

و این طلسم را باید نوشت . ☜

۷۸۶

مح ۱۳۱/۳۱۳اکر ۱۱۱ ۸۱۱۱ ۱۶ ۱۶۲ ۲۷ ح

۷۱۱۱۹ ۱۱۱۱۱ ل ۱۱۶ ۸ ۱۱۱ ع ۱ ع ب

ض ۵ ۸ ع ۹۹ ۸ ۱۱۱۱ مهـ ۱۱۱ ح ۱۱:۰ ع ۸ ۳ ۱ ح ح

ک ۶ ۳ ۱ ۱۱ ۱۱ ۱۵ ح ح ح ل ل

اعا ۸ ۱۱۱ ۸ ۱۰ ووی فلان ۱۱ هـ ح .. ح ح

نصل ۸ ع اط ۱۱ ح ح ح ف ۱۱ ح ح ح

لمح لح لم مصح مح توكلوا يا خدام هذه الاسماء

الوحا ۳ العجل ۳ الساعه ۳

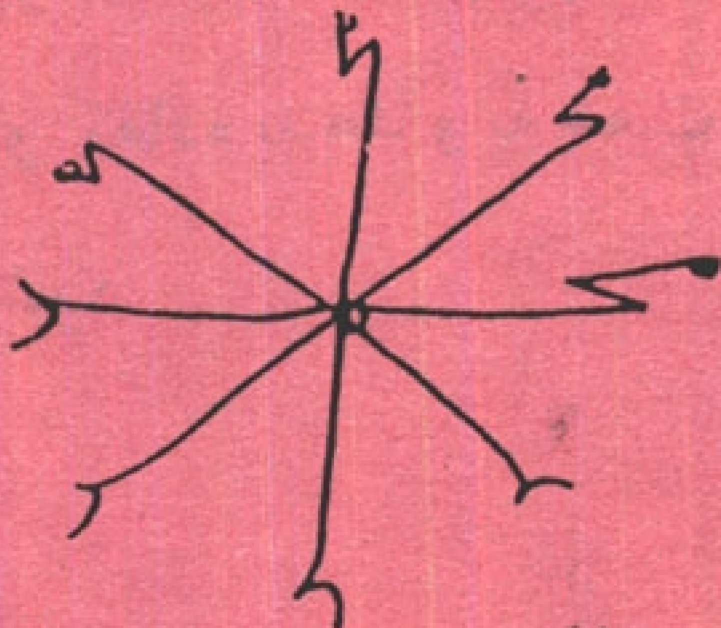
یا ۳۰۰ ۲۰ ۱۰ ۲۰ ۱۰۸۰ یا ۱۰۰ ۵۱ ۶۲۰۰

طلب اولاد ذکور

هر گاه کسی اولاد ذکور پسر نداشت و رنج می‌برد با توکل بخدا طلسم زیر را بر روی یک ورقه سفید نوشته به زعفران و گلاب و آب باران یا چاه یا بر زیرپوش زن شود باید انجام داد تا اثر کند.

و این طلسم را باید نوشت

۷۸۶



اللهم اکرم لی ولدٍ ذکوراً ________

اوو ۱۱۱ ۱۱۱۸ - ۱۱ ۱۱۱و ولاهم X ا۶ وا ردوه

اهک صعوی ۱۲ ۱۱۱ عوخطع ۷۸ ۱۱۱۱ عو ۱۱۱ وو

لاوی ۶۶ وط ۱۱۱ سوطهم الا ۱۱۱۱ ص ۱۱۱للهم انضی

حاجتی ولدٍ فی بطن زن ________ ذکوراً اکرم

یا ۲.۳۰ ۲.۱۰ ۱۸۰ یا ۱۱۰.۵ ۶۲۰..

طلب اولاد ذکور

هر گاه خواستی برای کسی که اولاد ذکور (پسر) نداشت تعویز بنویسی تا صاحب فرزند پسر باشد با توکل بخدا و قبل از چهار ماه گی حمل انجام داد باید شوهر زن با وضو و طهارت باشند سوره قدر قرآن را شوهر بخواند ۷ مرتبه و دست راست را بر جانب سمت پهلو راست زن بگذارد و بخواند و صدقه و کفاده بدهد و به هفت بچه سید هدیه بدهد تا درست شود

بخت گشایی

هر گاه خواستی بخت کسی را بخت گشایی و ازدواج کند طلسم زیر را با زعفران و گلاب بر روی یک قطعه ورق کاغذ سفید نوشته در اول ماه روز یکشنبه ساعت شمس و سپس بر بازو بنرد و به مدت ۳ هفته هر روز ۱۰۰ صلوات بر روح پیغمبر بفرستد.

و این طلسم را باید نوشت:

۷۸۶

لا	الله	الله	مس ۸۸	سرو	سی	للفع	یا	یا	یا
اله	محمد	ح۸	ط	لها	فا				
الا	رسول	و	اللهم		سعع		الله	محمد	علی

یا شکیکغی یا باسط یا قاهر

طلب فرزند

هر گاه زنی باردار نمی‌شد و مشکل داشت باید بیاورد یک عده ظرف بلوری یا چینی و آیه زیر را به زعفران و گلاب و قند و آب و تربت کربلا نوشت و بعد با آب بشوید و بخورد و ۷ روز این عمل را تکرار کند و در این زمان عادت ماهانه نباشد و با طهارت باشد.

و این عزیمت را باید نوشت ☜

بسم الله الرحمن الرحیم

ینجت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات یا خالق الثراقضی حاجتی فلان را فلان به ثمرت کما خلق الانسان من نطفهٍ ان فی ذالک لایه لقومٍ یتفکرونٍ

یا شکیکفی یا قاهرو

محبت

هرگاه خواستی کسی راازعشق ومحبت بیقرار گردانی بیاور ورقه ای سفیدوبه زعفران و گلاب بنویس عزیمت وطلسم زیرراوبعدآنرابخوردمطلوب بده واوبیقرارمی گرددواین عمل رابایددرروزپنجشنبه درساعت مشتری انجام داد وبخور درهنگام نوشتن صندل سرخ وعودخوشبووکندروسوسن لبان می باشد واین عزیمت وطلسم رابایدنوشت

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اقست علیکم ایتها الرواح الوحیه یا اهیا اهیا و الطور و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و بالذی یلمع حوله تلمیعاً و بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم لجب یا رهطیائیل و یا خنفیائیل و مطیائیل اجیبوا بحق الشعشعات المحرقات و النوار المضیئات و بحق خطیر ۳ میغات ۳ تیغاب ۳ بهلیوه ۳ ترهماها۳ عطهیائیل مشطان ام موسی مشیطا۳ مهی ۳ بالموش ۳ شقیشقه ۳ عیشی ۳ شقاشق ۳ دملاخ ۳ بروخ ۳ دب اخکم بالحق وربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون توکلو یا

خدام هذه الاسماء و افعلوا ما تؤمرون به و هوان تلقوا محبة فلان زاده فلان فی قلب فلان زاده فلان بحق للطهطیل لجهطهطیل لمقفنجل

راضی شدن خانواده با ازدواج

هر گاه کسی به خواستگاری رفت و جواب مثبت نگرفت و خواست خانواده ناراضی، راضی شوند باید طلسم زیر را به زعفران و گلاب بر روی یک ورقه سفید نوشت و سپس آنرا آب کشید و سر راه یا جلو درب منزل مطلوب پاشید و دفن نمود و باید این عمل را در روز پنجشنبه ساعت مشتری انجام دادو در پایان ۱۰۰۰ صلوات هدیه بر روح پیغمبر نمود.

و این عزیمت و طلسم را باید نوشت

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی اسئلک من فضلک و رحمتک تا نما بید ک لا علیک احد غیر ک صلی الله علی محمد و آله اجمعین یا ارحم الراحمین باازدواج ــــ ــــ راضی شوند.

۱۱۱۸ ۹۱۹۹۳۱۱لا م ۱۱۱ ۵ ۱۹۱۱۹۱لااحلام ۱۱م

لا لا

۵۱۱۱۸۵۱۱۱ اله ام الا ۱۸۵۱۱۱۹۵۱۱۱۹۱ اله ۱۱۱

مبارک باد ازدواج فلان زلافلان و راضی شوید

یاشکیکمی یاتماهی و

علم قیافه یا چهره شناسی

در بیان علم قیافه که آنرا علم فراست نیز گویند

واضح باد که علم قیافه علم شریف است که کاملان این علم به مجرد ملاحظه بشره بر خصائل رزیله و شمائل جمیله بنی آدم مطلع و آگاه شوند پس اگر قابل دانند با آن صحبت گزینند و معاملات کنند والا ازو اجتناب نمایند و از شر او محفوظ باشند.

حکایت آورده‌اند که یکی از حکمای سلف از صحبت مردمان آدم صورت و خوش سیرت متنفر شده بالای کوه مسکن گزیده بود و یکی از مصوران مانی رقم را بر دروازهٔ تعین فرموده هر کس که قصد ملاقات حکیم کردی مصور اول شبیه او کشیده نزد حکیم فرستادی حکیم از روی علم قیافه درآن پیکر نظر کردی اگر قابل صحبت دانستی بحضور خود بارداری و الا از دروازه

رخصت کردی روزی مردی برای ملاقات حکیم آمد مصور بر سم مشهود شبیه او کشید نزد حکیم فرستاد حکیم بحسب قیافه برو مائم اخلاق او مطلع شده اجازت بار نداد و بوداع او اشارت فرمود مرد به حکیم پیام فرستاد که بملاحظه شبیه بقوت فراست انچه ذمائم اخلاق مرا دریافتی همه درست و بجاست بریاضت صعب و محنت های شاقه همه اخلاق ذمیمه اترک کرده‌ام هیچ اندیشه ضرر از من بخاطر مدار و بشرف حضوری خود مشرف فرمانگاه حکیم او را پیش خود طلبیده و بصحبت خودش برگزید پس فوائد این علم بدو جانب سرایت می‌کند اول کسی که بر عیوب خود مطلع شود باید که تبرک آن همت گمارد تا از شر و خبث پاک گردد دوم شخصیکه بر عیوب غیر آگاه گردد و خود را از شر او محفوظ دارد حکایت آورده‌اند که امام برحق امام جعفر صادق علیه السلام را اتفاق سفر

افتاد روزی متصل سواد شهر مردی با لباس فاخره سر راه امام آمد و بتواضع تمام سلام کرد از نام و مقام و مسکن و جاه او پرسید چون از نام امام آگاه گردید رکاب آنحضرت را بوسه داد و بکمال ارادت و عقیدت دست بر قدم آنجناب نهاد و تکلیف مهمانی داد آنحضرت چندانکه عذر فرمود او زیاده‌تر اصرار نمود آنجناب اگر چه از روی قیافه بر عیوب او مطلع شدنداما بر عجزه انکسار و تواضع ظاهر ی او خیال کرده دعوتش قبول فرمودند جوان فتراک است آنجناب گرفته بشهر درآمد و حضرت را به منزل خود فرود آورد و به تقدیم شرایط مهمانی پرداخت و همه اسباب آسایش مهیا. ساخت صبح آنجناب رخصت خواست عرض کرد که زهی طالع من که امام وقت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقدوم خود مرا مشرف فرموده و هنوز اقدام کلبه من منور نموده حیف باشد که روزی چند

شرط خدمت بجا نیارم و از خدمت سراپا برکت مستفیض نشوم القصه چندان عجز و الحاح کرد که حضرت را چهار و ناچار پاس خاطرش ضرر افتاد بدینگونه هر روز آنجناب قصد راه فرمودی و او به تضرع و ابتهال به مکث و توقف مبالغه نمودی فی الجمله بعد دو هفته آنجناب عزم منزل مقصود مصمم فرمود وقتی که آنجناب قصد سواری داشت آنمرد خدیعت صفات کاغذی از حبیب برآورده بدست آنجناب داد درون کاغذ حساب اخراجات مهمانی آنجناب نوشته آنحضرت چون فرد حساب ملاحظه فرمود قیمت همه رخت و یراق و اسپ خود مطابق آن دریافت آنجناب سختی تامل فرموده همه متاع خود بعوض زرنقد که موجود نداشت بوی تسلیم نمود و پیاده و عریان بدیار خود معاورت فرموده گویند آن مرد که به آنحضرت چنین معامله کرد چشمان ارزق و کوچک

اندرون فرو رفته داشت و اینچنین چشمان دلیل مکرو حیله و خیانت و بد طینتی و بی شرمی است.

علم قیافه

فلاسفه ارجمند و حکمای دانشمند جوارح و اعضای انسانی را واسطه ادراک اخلاق پسندیده و صفات نکوهیده مقرر کرده‌اند و به تجربه دریافت که هر عضوی از اعضای ظاهر انسانی دلیل است به صفات بطون و معادنی و بصداقت این علم حدیث شریف ناطق است کل رطویل احمق الاعمر و کل قلیل فتنه الاعلی نقل هست که شخصی بروشنی چراغ بمطالعه کتاب مشغول بود به کتاب نوشته دید که ریش بسیار دراز دلیل حماقت ست چون بخود غور کرد ریش خود رازیاده از اندوه دراز یافت فی الفور ریش را به مشت محکم گرفت و پیش چراغ کرد بامید آنکه آنچه گذشت که زیاده از حد ست بسوزد و بحد اعتدال باقی ماند همینکه

شعله چراغ بریش رسید همه یکبارگی سوخته گردید و ارتکاب این امر دلیل حماقت و نادانی او بود **رباعی**

ای کرده به محنت بجهان کسب علوم
معلوم ضمیر تو علوم مکتوم
روی که مبارک ست و دیدار که شوم
گردد بتو از علم قیافه مفهوم

علامت سر سر بزرگ و مدور و هموار و پر موی دلیل عقل و کیاست و فهم و فراست و همت و سخاوت ست و سر کوچک و ناهموار و کم موی دلیل حماقت و جهالت و عنبادت و بلادت

علامت پیشانی پیشانی فراخ و بی چین و شکن نشان خصومت و بد نفسی و لاف و گزاف و عرور و تکبر ست و پیشانی متوسط در بلندی و فراخی که در

وی چین و شکن باشد نشان صدق و محبت و عقل و تدبیر و بختمندی بود و پیشانی تنگ دلیل بیحیایی و نادانی و جبن و عسرت و فلاکت و افلاس ست و چین میان دو ابرو و پیشانی از جانب سر بجانب بینی دلیل خشم و غضب و غمگینی ست بعضی گفته‌اند که خطوط چین پیشانی دلیل بر عشرات سنین عمرست یعنی اگر یک خط باشد دلیل است بعمر ده سال و اگر دو باشد بیست سال و اگر سه باشد سی سال وقس علی هذا

علامت ابرو ابروی بسیار بزرگ و دراز کشیده و پر موی نشان درشتی و تندخوی او نخوف و عسرت و تکبر و جهل و خودپسندیست و ابروی پیوسته دلیل الفت و شفقت و مردان را رغبت بیشتر بجانب زنان و زنان را بسوی مردان است ابروی متوسط بغرض و طول و سیاهی نشان فهم و دیانت وجودت طبع و لطافت

مزاج است. سر ابرو از جانب بینی اگر باریک باشد دلیل خصومت و فتنه انگیزی و اگر بلند باشد دلیل ابلهی و غرورست و درازی مویهای ابرو دلیل همت و شجاعت و تندخویی و عربده‌جونیست.

علامت چشم چشم سیاه و بزرگ دلیل ستی و کاهلی ست و چشم کوچک دلیل سبکساری و کم فهمی و چشم متوسط نشان وفا و حیا و چشم فرو رفته بجانب اندرون نشان تکبر و خبث و خیانت و بد طینتی و چشم برجسته و بلند از روی دلیل بیحیایی و بخل و چشم زدن به تعجیل دلیل مکرو حیله دزدی و سرخی چشم کلان بی علت دلیل درازی عمر و شجاعت و چشم ارزق بدترین چشمهاست دلیل بخل و بیحیایی و بی همتی و چشم کبود و خرد و لرزان دلیل مکر و حیله و شهوت پرستی مدور نشان نحوست چشم مائل بدرازی علامت سعادت و فرخندگی‌ست و چشم متوسط در بزرگی و

کوچکی و سرخی و سیاهی و دور و درازی علامات اخلاق جمیله و عادات فرخنده است و تحریرهای سرخ در سپیدی چشم نشان شهوت‌ست.

علامت گوش گوش بزرگ نشان خوبی و قوت حافظه و طول عمر و تند خویی در بعضی اوقات و گوش کوچک نشان جهل و نادانی و متوسط نشان عقل و فراست و سعادتس و نرمه گوش پر گوشت دلیل دولت است.

علامت بینی بینی باریک نشان سبکی و خفت عقل و بینی پهن با فراخی سوراخ دلیل بسیاری شهوت و غضبناکی و بینی کج نشان نفق و شرارت و بینی دراز و کلان و از نوک خمدار مثل منقار طوطی دلیل دولت و فراخی و بینی متوسط در بلندی و پستی دلیل صحت

حواس باطن و بینی از کمر پست نشان افلاس و تنگدستی باشد.

علامت لب لب سطبر دلیل حماقت و غلاظت طبع و کینه وری و لب باریک نشان فهم و لطافت طبع و سرخی لب نشان سعادت خوش اصلی و کبودی و سیاهی دلیل بد نفسی و بد اصلی و سفیدی لب دلیل مرض است .

علامت دهن دهن فراخ دلیل شجاعت و دهن تنگ دلیل خوف و هراس و زنان زا فراخی دهن علامت بسیاری خواهش مباشرت بود

علامت دندان دندانهای بسیار بزرگ و متصل دلیل شرارت و بسیار کوچک و متفرق دلیل صحت بدن و

دندانهای کج و ناهموار دلیل مکرو خیانت و دندانهای متفرق و هموار و متوسط در بزرگی و کوچکی نشان سعادت و عدالت و امانت و تعداد دندانها از سی تا سی و دو نشان دولت و فراست ست و کمتر از سی علامت افلاس و فلاکت.

علامات کام و زبان کام و زبان سرخ دلیل سعادت و نیکوئی و سیاه و زرد علامت نحوست و بدخونی است

علامت زنخ زنخ باریک دلیل فرخنده خوئی و زنخ پر گوشت دلیل جهل و تکبر و زنخ متوسط دلیل عقل و هنر باشد.

علامت گردن گردن کوتاه دلیل مکرو خیانت و گردان دراز و باریک دلیل جبن و حماقت . و گردن سبطر دلیل صدق و عدل و تدبیر و بگردن اگر یک خط باشد درازی عمرست و دو دلیل هنرمندی و سه علامت دولت ست.

علامت چهره چهره پر گوشت دلیل کاهلی و نسیان و جهل و درشت خونی و خشک و کم گوشت علامت خبث باطن و معتدل دلیل خونی و زردی رنگ روی نشان خبث و مرض باطنست

علامت محاسن یعنی ریش محاسن کوسه دلیل زیرکی و کیاست و نشان عقل و فراست و محاسن گردد دلیل وقار و تمکین و محاسن بسیار دراز دلیل حماقت و نادانی و محاسن پر موی نشان بلادت و غباوت

علامت کتف لاغری کتفین دلیل قبح سیرت و پهناوری کتف نشان حماقت و کتفین پر موی نشان بیدولتی و کتف صاف و متوسط دلیل عقل و دولتمندی و سعادت و لطف مزاج باشد.

علامت بغل و بازو بازوی دراز و بغل پر گوشت نشان نیکبختی و فراخی روزی و بازوی خرد و بغل خشک علامت بی دولتی است.

علامت سینه سینه فراخ و پر گوشت نشان نیکبختی و سینه تنگ و تهی علامت نحوست و بدبختی

علامت پستان هر دو پستانهای کلان دلیل دولت و اولاد و یک پستان خورد و یک کلان نشان بدبختی باشد.

علامت شکم شکم بزرگ دلیل حماقت و شکم متوسط دلیل حسن رای و صفای عقل و تیزی هوش و هر که بر شکم خط باشد مرگ آن کس به تیغ باشد و صاحب دو خط صحبت زنان خوش دارد و سه خط بر شکم نشان عقل و علم و هوشیاری تا چار و پنج خط و اگر هیچ اثر خط نباشد صاحب اقبال بود و نام کلان و مدور نشان دولت و سعادت است.

علامت پشت پشت پهن دلیل قوت غضب و تکبر و پشت خمیده دلیل بداخلاقی و پشت دراز نشان نحوست و پشت متوسط دلیل سعادت و نیکبختی

علامت رنگ رنگ سرخ آتشین دل زود رنجی و تعجیل در کارها و رنگ سبز دلیل خبث باطن و رنگ

سرخ و سفید دلیل اخلاق فرخنده و رنگ سرخ مایل به سیاهی دلیل بد اخلاقی و رنگ گندمی دلیل خوش اخلاقی و عقل و کیاست و ادراک و نیکبختی است.

علامت نرمی بدن نرمی بدن دلیل قوت فهم و لطافت طبع و سختی بدن دلیل قوت بدن و غلظت طبع و ضعف فهم و پوست نرم باریک نشان فرخندگی و نیکوئی هاست.

علامت موی موی درشت دلیل شجاعت و استقلال و موی بسیار نرم علامت ترسندگی و متوسط بدرشتی و نرمی دلیل خوبیهای صوری و معنوی‌ست و موی بسیار بر سینه و شکم دلیل ابلهی و قلیل دلیل لطافت و کیاست و موی برنگ زرد دلیل حماقت و موی میگون نشان شجاعت و صحت دماغ و موی متوسط بسیاری و

درشتی و نرمی دلیل عقل و اعتدال مزاج و که را از یک مسام یک موی روید نشان دولت است و اگر دو روید دلیل هنرمندی و اگر سه روید صاحب عبادت باشد و چهار علامت افلاس و فرومایگی ست و موی باریک دلیل فرخندگی و لک یعنی گنده نشان نکوهیدگی باشد.

علامت آواز آواز بزرگ و بلند دلیل شجاعت و آواز باریک و نرمم دلیل اخلاق حمیده و آواز غنه نشان تکبر و غرور و آواز ناخوش دلیل حماقت و بد طینتی ست و سخن گفتن به آهستگی و نرمی دلیل عقل و دانائی.و عجلت در سخت گفتن دلیل بد خلقی و حرکت دست بهنگام سخن گفتن نشان زیرکی و فراست ست.

علامت خنده خنده بقهقهه دلیل سفاهت و بی حیایی و تبسم دلیل حیا و وقار و تمکین و خوش اخلاقی است.

علامت قد قامت طویل دلیل احمقی و قصیر دلیل فتنه انگیزی و قد دو تا دلیل کینه و عداوت و قد میانه دلیل حکمت و فراست و اعتدال اوصاف باطنی ست و حکما گفته اند قد خوبتر آنست که از انگشتان صاحب قد یکصدوبیست انگشت باشد و ازین مقدار هر قدر که کم باشد بدست.

علامت رفتار هر که را رفتار کج باشد بزرگانرا به بدی یاد کند هر که برفتار کمو کفل بجنباند دلیل علت ابنه است و رفتار تیزه تند علامت قهر و غضب و لجاجت و رفتار به آهستگی دلیل اندوهناکی و رفتار

متوسط به تیزی و آهستگی دلیل نکونیهای ظاهری و باطنی است و بهنگام رفتار پایها بزور به زمین زدن دلیل شقاوت و قدم دراز نهادن دلییل جهالت و حماقت

علامت کفدست کفدست پر گوشت دلیل دولت و رنگ آن سرخ دلیل خوبی و لطافت طبع و دودی رنگ دلیل فسق و فجور سپیده و سیاه دلیل بدبختی و خطوط بسیار و اندک بکفدست هر دو زبون است و بدرجه اوسط نشان سعادت و نیکبختی باشد

علامت انگشتان انگشتان دراز دلیل طول عمر و باریک و نرم دلیل نیکبختی و سطبر و کج و درشت دلیل بدبختی است و اگر در بهم کردن انگشتان سوراخها نمایان باشد دلیل بیدولتی و فضول خرج است و اگر سوراخها ظاهر نباشد دلیل دولت و جمعیت باشد.

علامت ناخن ناخنهای سرخرنگ دلیل علم و عقل وفراست و فراخدستی است و رنگ زرد و سیاه علامت پریشانی و افلاس و بدبختی است

علامات ذکر ذکر کج نشان فسخ و فجورست و ذکر راست علام صلاح و راستی و اگر بر ذکر رگها بسیار نمودار باشد دلیل عسرت و افلاس است.

علامات خصیه یک خصیه بزرگ و یک کوچک علامت غلبه شهوت و رغبت به صحبت زنان اگر خصیه جانب راست کوتاه بود از نطفه آن مرد پسران بسیار شوند و اگر جانب چپ کوتاه است دختران زیاد شوند و بعضی نوشته‌اند که فوطه کوچک نشان دولتست و کلان علامت فسق و فجور

علامات ران و ساق ران پر گوشت دلیل عیش و عشرت با زنان و سختی ران با قلت موی نشان دولتمندیست و هر که ساق پر موی و سطبر شود اکثر پیاده رو و تنگدست باشد و ساق بسیار داراز دلیل تکبر و حسد و بسیار کوتاه نشان افلاسس و معتدل بدرازی و کوتاهی و سطبری و باریکی دلیل شجاعت و سخاوت و نیک بختیَ و یک طینتی است

علامات کعب کعب پر گوشت دلیل آسودگی و موی بر کعب دلیل قلت اولاد و هر که را یک کعب خرد و یک کلان باشد آنکس اکثر بزندان باشد و کعب خرد و مدونشان دولت ست وکسب بلند و کج نشان نکبت و افلاس است.

علامات عقب یعنی پاشنه پاشنه خرد و ملانم نشان دولتمند یست و کلان و کج نکبت و هر که پاشنه پر گوشت باشد و بهنگام رفتار پهن گردد اکثر آنست که چنین کس دزد باشد

علامات پشت پا پشت پای بلند و کم موی علامت نیکبختی و سعادت و فرخندگی‌هاست و بالعکس آنست

علامات کف پای کف پای زرد یا سیاه دلیل قلت اولاد و فسق و فجور باشد و کف پای خالی از خطوط دلیل‌ست که آنکس اکثر پیاده رود و کف پای سرخ و نرم نشان عقل و دولت است و نشان جو و بیرق و ناقوس در کف پای دلیل وفور دولت و حشمت ست و کف پای پر کاواک بپای راست از جانب بسیار و بپای

چپ از جانب یمین دلیل است که همیشه سواری اسب روزی شود.

علامت انگشتان پای انگشتان پای دراز و باریک نشان تیز فهمی‌ست و کوتاه و سطبر دلیل کهند فهمی و انگشتان با همدیگر متصل دلیل نیکی و خوبی و متفرق و پریشان نشان زبونی احوال و انگشتی که متصل بر انگشت است اگر ازنر انگشت دراز باشد نشان نیکبختی و اقبال و مال است و زن بسیار کند و زنش روبروی او بمیرد و اگر انگشت مذکور خرد باشد خود روی بر وزن بمیرد اگر جمله انگشتان پای خردتر باشد دلیل بد اصلی و بدطینتی و هر که را نر انگشت بسیار عریض و پهن باشد بسیار بملک و دیار بگردد و ناخنهای زرد و سیاه دلیل عیب و سرخ و صاف دلیل هنر است و صاحب فراست را باید که در شخصیکه علامات حسنه بیشتر

باشد و علامت حسنه کمتر اعتبار برخساریس او کند و در شخصیکه علامت حسنه بیشتر باشد و علامت رویه کمتر بر محا سن احوال او استدلال گیرد واگر هر دو مساوی باشند اکثر چنین کسان در نیکی و بدی معتدل الاحوال باشند و این علامات و دلایل که مذکور شد مشترک ست میان زنان و مردان.

فصل در بیان علامات متفرقه خال سیاه بر پیشانی نشان دولت و بختمند یست

قفا یعنی پس گردن همچون فصل اینگونه برآمده و پشته دارعلامت دولت و بمشابه قفای بوزنه کاواک وارد خشک دلیل فلاکت باشد

دلائل استخوانهای پهلو هشت استخوان در پهلو نشان پادشاهی بود و نه علامت دولت و ده نشان درویشی و یازده علامت زهد و تقوی و دوازده دلیل رنج

و اندوه وسیزده دلیل حصول مال و اقبال و چهارده علامت سبه کاری و بد افعالی باشد

خال سیاه بر سر ذکر دلیل بر آنست که رغبت خاطر بمصاحب نسوان و از مواصلت زنان کامیاب شود.

علامت بوی منی اگر از منی بوی ماهی آمد دلیل بر آنست که میلان کثرت اولاد جمیع مال و موشیی بود و اگر بوی شهد آید دلیل بر آنست که میلان خاطربر جهت زنان بیشتر بود و اگر بوی ماست یا شیر آید نشان دولتمندی بختیاریست و اگر بوی تلخ آید دلیل فسخ و فجور باشد.

دلیل مسامات و رستن موی کسی را که یک موی در مسام رسته دولت و جمعیت با وی عقد بسته و اگر یک مسام دو موی رسته نشان علم و زهد و تقوی و

خداپرستی باشد و سه و چهار نشان نکبت و افلاس باشد.

علامت قامت قامت بطول از سر انگشت بر پای تا فرق تو و انگشت انگشتان صاحب قامت دلیل بر سی سالگی عمرویست و از نود تا یکصد و بیست انگشت هر قدر که بیفزاید بهر انگشت پنجسال بریس سال افزون انکارند مثلا نود و یک انگشت نشان سی و پنجساله و نود و دو انگشت نشان چهل سال همبرین قیاس یکصد و بیست انگشت را بدین صورت قیاس کنند.

دلایل خطوط دست و پای و سائر اعضا بموجب اقوال حکما هند یک خط در پیشانی بعرض از شقیقه تاشقیه دیگر نشان دولت و نیکبختی است و دو خط نشان علم و هنر و سه خط نشان سلطنت یا وزارت بود

و چهار خط علامت فقر و درویشی و پنج خط علامت نکبت و فلاکت باشد و عدم وجود خطوط بر پیشانی نشان ترک دنیاست .

بعضی گفته اند که پنج خط به پیشانی نشان عمر صد ساله هست و چهار خط دلیل هشتاد سالگی و سه خط علامت شصت سالگی و دو علامت چهل سالگی و یک خط علامت بیست سالگی بود و نبودن خط در پیشانی علامت کم عمری باشد .

خرمهره

و آن سنگی است سفید، درشت پوست و شکل تخمه مرغ دارد و محک آن سفید باشد. و در اندرون از آن چیزی می باشد، مثل تخمی باریک، شبیه به دانه گندم است، و در نهایت نازک است و آن ماده که این مهره ازو متولد می‌شود، در حوالی گردن خر است. و بروز گاران منجمد و متحجر می گردد. و این نیز در اعداد پادزهر است. لکن قوت او به درجه حجر التیس نرسد.

و اگر کسی را عقرب نیش زده باشد در روی آن محل بگذارند مفید است و در حال درد را ساکن کند. و شفا یابد که مجربست.

خنثی کند و ضرر و گفته اند که بعضی از مارها را زهر مار را باطل می‌کند.

گفته اند که هر کس مهرهٔ خر داشته باشد خلق را مطیع و جذب خود می‌کند. و در تمام امورات

زندگی موفق می‌شود و هر کس را بخواهد تسلیم خود کند مهرهٔ خر را بر کفش یا لباس مطلوب بمالد فلحال مسخر و مطیع گردد و بسیار خواص دارد که به طور مختصر گفته شد.

مهرهٔ مار

مهرهٔ مار یا خرزالحیات گویند. از پس سر مارها بزرگ می‌باشد گویند گرد باشد، به درازی مائل. و تیره رنگ باشد. و باشد که برو نشانی بود، و چون بر پشم سیاه مالند سفید شود. و چون بر موضع زخم مار نهند و بر آنجا باز افتد.

و اگر با خود دارند، زهر کمتر کار کند. و در دیگر زهرها هم سودمند باشد چون بسایند، و بر موضع زهر کشند، زهر بیرون کشد.

مهره‌ای که اصل و معتمد باشد، باید در آب سرکه امتحان کرد و بعد از چند ساعت جفت می‌شوند و به هم می‌چسبند و موجب فتح مهمات در کارها می‌شود و کارها را اصلاح و درست می‌کند و کسی که همراه دارد در تمام عملیات و کارها نتیجه می‌گیرد و خواص بسیار دارد و مختصر گفته شد.

افسون مهرهٔ مار

باید مهرهٔ مار را به همراه وسایل زیر جمع نمود و

بر روی آن افسون را 7 مرتبه خواند ☚

ای مشک با من باش

این لوبیا مهرت به دلم بیا

ای فلفل من ای دلبر من

همه مراد را از خدا می‌خواهم به من بده

ای نمک و اسپند تا مدتی دیگر حاجت آرزویم را

برآورده کن.

علم احکام نجوم

بدانکه علم احکام نجوم عبارت است از شناختن تاثیرات سبعه سیارات در این عالم سفلی از خیر و شر و تأثیر آن و گفته‌اند: کسی که ایمان آورد بر کواکب که ظهور سعادت و نحوست و خیر و شر محض بر تاثیرات کواکب است و کواکب را مصدر حقیقی خیر و شر می‌دادند. پس چنین کس مبتلای کفر شد اهل دین مبین را ازین علم مستغنی ساخته اما به نظر آنکه این کتاب مشتمل بر فوائد جمهور نام است از مختلف و متفق و اکثری از اقوام غیر اهل

اسلام معتقد برین علم‌اند لهذا ضرور افتاد که مختصری ازین علم نیز که سفید اهل احتیاج باشد درین کتاب درج کنم و این باب مشتمل بر چند فصل است:

فصل اول

بروج دوازده‌گانه و هفت کواکب

در علم هئیت نوشته که حکما فلک هشتم را بدوازده بخش متساوی قسمت کرده‌اند و هر قسمتی زا برج گویند و هر برجی را سی قسمت کرده‌اند و هر قسمتی را ثانیه گویند و هر ثانیه را شصت قسمت کرده اند و هر قسمتی را ثالثه گویند و نامهای بروج اثنا عشر

اینست : حمل ، ثور ، جوزا، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب ، قوس ، جدی ، دلو ، حوت.

اسامی کواکب سبعه سیاره اینست: زحل ، مشتری ، مریخ ، شمس ، زهره ،عطارد ، قمر.

ازین کواکب سبعه سیاره شمس و قمر را نیز گویند شمس را نیز اعظم و قمر را نیز اصغر.

زحل و مشتری را علوتین و این هر دو را با مریخ علویه نامند.

زهره و عطارد در اسفلیین مشتری و زهره را سعدین گویند مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر.

زحل و مریخ را نحسین گویند زحل را نحس اکبر و

مریخ را نحس اصغر و عطارد را ممتزج گویند یعنی با

کواکب نحس نحس ست و با کواکبسعد سعد و

سوای نیرین یعنی شمس و قمر دیگر هیچ کواکب را

خمسه متحیره گویند و حساب روز و ماه و سال که از

آفتاب متعلق است آنرا ماه شمسی و سال شمسی

گویند و حساب ماه و سال که از قمر متعلق است آنرا

ماه قمری و سال قمری گویند و آغاز سال شمسی از

روز تحویل آفتاب و بروج حمل ست و آفتاب در سی

و یک روز را طی می کند و آن مراد از ماه شمسی

باشد و چون حمل تا حوت دوازده بروج را در دوازده ماه طی کند آن مراد از سال باشد و ماه شمسی کمتر از سی روز و زیاده از سی و یکروز نباشد و اسامی ماه های شمسی فارسی اینست: فرودی ، اردی‌بهشت خرداد ، تیر ، مرداد، شهریور ، مهر، آبان ، آذر ، دی ، بهمن ، اسفند و عدد ماههای فارسی روز باشد و در آخر ماه اسفند از پنجر و زیاده کنند و آنرا خسمه متفرقه خوانند و اهل هند نیز حساب ماه و سال بحساب شمس کنند و اسامی ماههای شمسی اهل هند اینست: چیت ، بمیاکه ،جیهه ، اساره ، ساون ، بهادون

، کنوار ، کاتک ، اگهن ،پوس ، ماگهه ،پهاگن و ماه
قمری مراد از یک هلال است تا هلال دیگر و آغاز
سال قمری از ماه محرم گیرند و اهل عرب ماه قمری و
سال قمری را حساب کنند اسامی ماه‌های قمری
اینست: محرم ، صفر ، ربیع الاول ، ربیع الثانی ،
جمادی الاول ، جمادی الثانی ، رجب ، شعبان ،
رمضان ، شوال ، ذی قعده ، ذیحجه، اما معتبر در
حساب نجوم ماه و سال شمسی است و سال شمسی
عبارت از طی کردن آفتاب است دوازده برج را از
اول برج حمل تا آخر برج حوت و مدت این دوره

زیاده از سه صدوشصت و شش روز کمتر و از سه

صد و شصت و پنجروز نباشد و اول ماه سال فارسی

فروردین است و اول روز ماه فروردین روزی باشد که

آفتاب از برج حوت انتقال کرده به برج تحویل نماید

و آن روز را نوروز خوانند و آنروز یکی از اعیاد آتش

پرستان و در وقتی که آفتاب به برج حمل تحویل کند

اهل تبخیم ز آنچه کشند و آن را از آنچه سال گویند

که مبنی بر احوال سال باشد و سعادت ونحوست وخیر

و شر آن سال را از نظرات کواکب سته که با شمس

داشته باشند استدلال کنند.

فصل دوم در بیان نظرات کواکب

بدانکه چون دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع آیند آنرا قران و مقارن گویند.

اگر این حال در میان آفتاب و ماهتاب واقع شود آنرا اجماع گویند.

اگر در میان آفتاب خمسه متحیره اتفاق افتد آن را احتراق نامند.

اگر در میان ماه و خسمه متحیره واقع شود یا خمسه متحیره را با همدیگر رو دهد آنرا قران و مقارنه گویند.

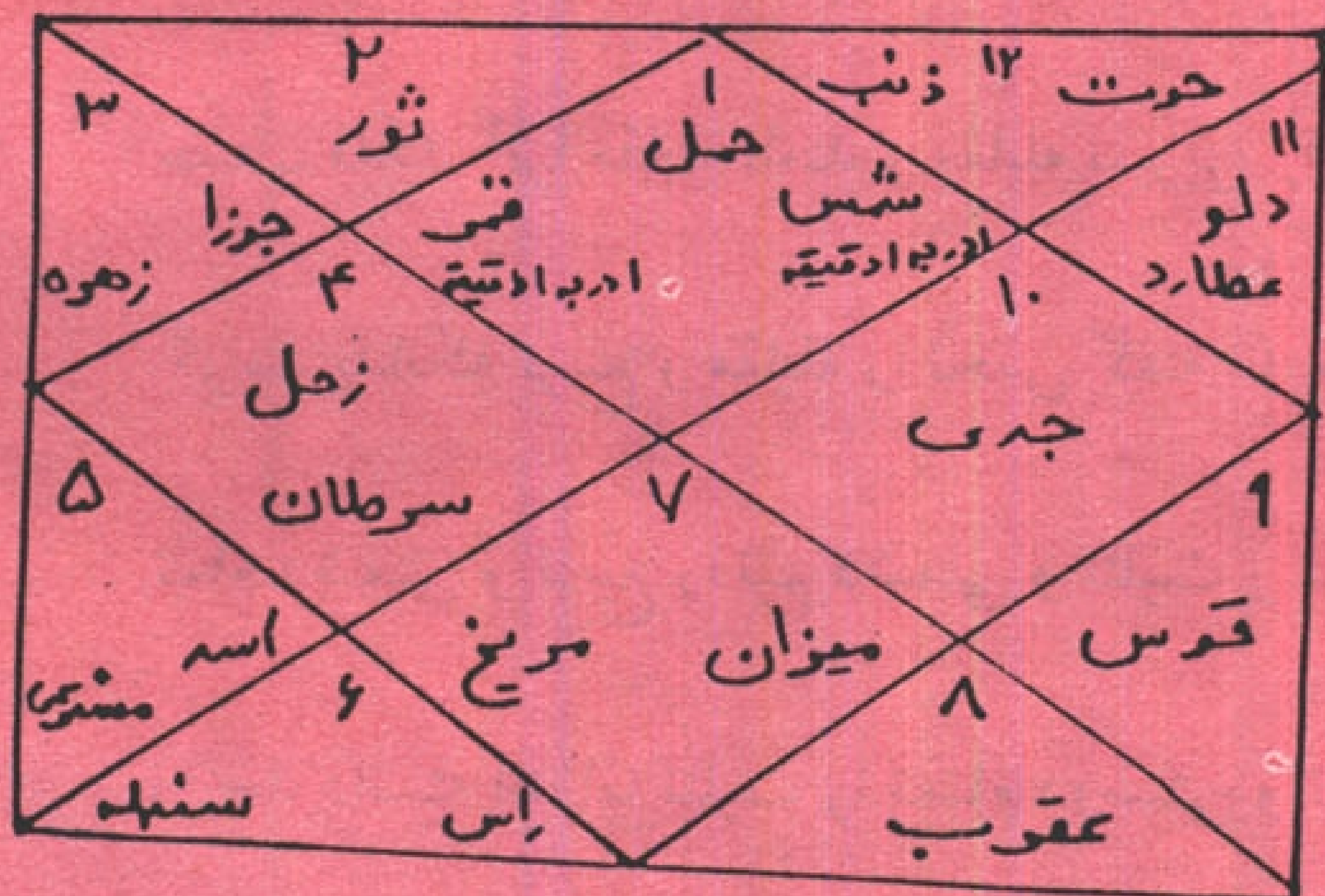
چون در میان دو کوکب بعدد و برج باشد یعنی سدس فلک آنرا ستدیس خوانند.

اگر در میان دو کوکب بعد سه برج یعنی ربع فلک آنرا تربیع گویند و چون میان دو کوکب بعد چهار برج باشد یعنی ثالث فلک آنرا تثلیث گویند.

اگر در میان دو کوکب بعد شش برج باشد یعنی نصف فلک آنرا مقابله نامند و مقابله نیرین را استقبال گویند بدانکه تربیع و مقابله را نحس گفته اند مقابله را تمام دشمنی و تربیع را نیم دشمنی و تثلیث و تسدیس را حد دانسته اند اما تثلیث را تمام دوستی و تسدیس

را نیم دوستی و نظر مقارنه با کواکب سعد سعد باشد و با کواکب نحس نحس پس سعادت و نحوست سال از نظرات کواکب و شرف و هبوط و وبال آن استدلال کنند ما بجهت تعلیم مبتدیان زایچه بطریق مثال می کشم مثلا از آنچه سال اینست:

جدول ۱



بدانکه درین زائچه شمس و قمر در یک برج و یک

درجه و یک دقیقه واقع شده اند و مراد از اجتماع

همین است و اگر بجای قمر دیگر کوکبی از کواکب

خمسه متحیرهٔ بودی آنرا احتراق گفتندی و در میان

زهره و شمس نظر ستدیس ست که زهره در جوز

است پس بعدد که برج در میان شمس و زهره واقع

است و خانه یازدهم نیز نظر ستدیس است که از خانه

یازدهم تا خانه اول دو خانه در میان است یعنی

دوازدهم و اول پس در میان عطارد و شمس نیز نظر

ستدیس است و در میان زحل و شمس نظر تربیع است

که زحل در سرطان است و از سرطان تا حمل بعد سه
برج واقع است و خانه دهم نیز نظر تربیع دارد که از
دهم تا اول سه خانه در میان ست یعنی یازدهم و
دوازدهم و اول و در میان مشتری و شمس نظر تثلیث
است چه مشتری در برج اسدست و از اسد تا حمل
چهار برج در میان اند و علی هذالقیاس خانه نهم نیز
تثلیث دارد که از نهم تا اول چهار برج در میان ست
یعنی دهم و یازدهم و دوازدهم و اول و میان مریخ و
شمس نظر مقابله است چه مریخ به برج میزان است و
از میزان تا حمل بعد شش برج در میان ست یعنی

سنبله و اسد و سرطان و جوزا و ثور و حمل و از

جانب یسار نیز بعد شش برج است یعنی هشتم و نهم و

دهم و یازدهم و دوازدهم و اول.

فصل سوم در بیان خانه‌های اصلی و شـرف و هبوط کواکب

بدانکه خانه اصلی شمس برج اسد است و خانه اصلـی قمر برج سرطان و خانه اصلی زحل و لوجـدی و خانـه اصلی مشـتری قوس و حـوت و خانـه اصلـی مریـخ و حمل و عقرب و خانه اصلی زهره ثور و مـیزان و خانـه اصلی عطارد سنبله و جوزا و برج مقـابل اصلـی بـرج و بال باشد و برج مقابل خانه و شرق برج هیـوط باشـد و در زائچه اگر کواکب در شرف افتد نتیجه آن بـر فـور خیر و سعادت استدلال کنند و اگر کواکب در شـرف افتد نتیجه آن بر فور خـیر و سـعادت اسـتدلال کننـد و

اگر کواکب در وبال و هبوط باشند به نحوست دلیل گیرند و حال وبال و شرف و هبوط کواکب ازین نقشه به توضیح تمام دریافت:

جدول ۲

ماه‌های کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
آ خانه‌های اصلی کواکب	اسد	سرطان	دلو و جدی	قوس و حوت	حمل و عقرب	ثور و میزان	سنبله و جوزا
خانه وبال	دلو	جدی	اسد و سرطان	جوزا و سنبله	ثور و میزان	حمل و عقرب	قوس و حوت
خانه شرف	حمل	ثور	میزان	سرطان	جدی	حوت	سنبله
خانه هبوط	میزان	عقرب	حمل	جدی	سرطان	سنبله	حوت

فصل چهارم در بیان تحقیق طالع وقت

چون خواهند معلوم کنند که طالع وقت کدام برج است اول تحقیق کنند که آفتاب در کدام برج است و چند درجه از ان برج طی کرده و از روز چه قدر یعنی چند طاس یا چند پاس گذشته طاس را بهندی کهری گویند و پاس را پهریس از ابتدای برجی که آفتاب دران باشد طاس‌ها بر بروج قسمت کنند بهر برجی که منتهی شود همان برج طالب وقت می‌باشد و قسمت طاس یا موافق این ابیات باید کرد **ابیات** حمل و حوت طاس ها سه و نیم* ثور با دلو چار گفت حکیم

هنگام نصف‌النهار مجموع هفتده طاس ها باشد از آنجمله شش طاس بسرطان دادم و شش طاس باشد و شش طاس بسنبله مجموع هیجده طاس ها شدند و تا دو پاس هفتده طاس‌ها وضع شد باقی یک طاس ماند پس معلوم شد که طالع وقت برج سنبله است و بقدر یک طاس باقی ماند و طاسهای بروج ازین نقشه معلوم توانکرد

جدول ۳

حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان
طاس ۲	طاس ۳	طاس ۵	طاس ۲	طاس ۲	طاس ۲
حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله

* باز جوزا و جدی پنج بگیر * با قیش شش شمر بنور ضمیر*

یعنی حمل و حوت هر یکی سه و نیم طاس طالع باشد و ثور و دلو هر یکی چهار طاسو جوزا و جدی هر یکی پنج طاس و باقی شش بروج هر یکی شش طاس طالع باشد و به جهت دریافت مبتدیان مثالی به توضیح تمام می‌آرم مثلاً می‌خواهم که روزیکه آفتاب و برج سرطان تحوییل کرده بهنگام دو پاس روز کدام برج طالع باشد چون تحقیق کردم معلوم شد که در ان ایام پاس اول نه طاس و پاس دوم هشت طاس باشد یعنی

پس سنبله را طالع وقت گرفته زائچه کشند و در تقویم
نظر کرده کواکب خمسه متحیره و راس و ذنب و قمر
را در برج های که بوده باشند در زائچه ثبت کنند و از
احکام کواکب و بروج و خانه ها و نظرات کواکب با
یکدیگر از مقارنه و مقابله و تثلیث و تسدیس و تربیع
و اوتاد و شرف و هبوط و وبال برخیر و شر احوال
استدلال کنند و اوتاد جمع و تدست و وتداز طالع
برجهای چهارم را گویند چنانکه از سنبله که طالع
وقت است قوس که برج چهارم است و تدباشد و از
قوس برج حوت و تدباشد و از حوت جوزا و تد باشد

و از جوزا طالع که سنبله است وتد باشد و هر کوکبی که از سعد و نحس در خانه و تد باشد نهاست پر قوت بود برای امثال زائچه میکشم و بطریق فرض کواکب را دران ثبت می کنم زائچه اینست

جدول ۴

خانه ۲ میزان مشتری
خانه ۳
خانه ۱
زهره
خانه ۱۲
اسد
خانه ۱۱
عقرب
ذنب
سنبله
وتد
شمس
خانه ۴
عطارد
خانه ۱۰
سرطان
قمر
قوس
وتد
جوزا
خانه ۵
وتد
خانه
خانه ۹
راس
وتد
مریخ
جدی
خانه ۶
حوت
خانه ۸
ثور
دلو
زحل
حمل

و چون دریافت احکام زانچه از خیر و شر موقوف است بر دریافت احکام کواکب و بروج و ثبت و دوازده خانه لهذا هر یکی را ازان بهجی که سفید مبتدیان باشد بطریق ایجاد و اختیار بیارن می کنیم.

فصل پنجم در بیان منسوبات دوازده خانه

خانه اول منسوب است با نقش صاحب علوی ابتدای کارها و صحت و سلامتی و فکر و خیال و نطق و کلام و سکوت و خاموشی و از اعضا بر سر دویده و بینی و بگوش خانه دوم منسوب است با معاش و رزق و مال و منال و قدم غائب و معامله داد و ستد و امانت

و گواه حال مستقبل و از اعضا بر گردن خانه سوم منسوب است با نقل و حرکت قریب و خویشان و عزیزان و اقربا و برادران و خواهران و علم وخواب و همنیشین و جدایی و بافتن چیزی که از دست رفته باشد و از اعضا بر شانه و دست خانه چهارم منسوب است با ملک و زمین و زراعت و قلعه و مکان و دفن و عمر صاحب طالع و احوال پدر و احوال عاقبت و اقامت و ثبات چیزی و پایداری هر چیز از هر جنس و از اعضا بر سینه و پشت خانه پنجم منسوب است با فرزند و معشوق و لباس و رسول و قاصد و عیش و

عشرت و شراب خوردن و بازی و خنده و مهمانی و

تیراندزی و عروسی و سرود و رقص و شکار و

شطرنج و از اعضا بر پهلو خانه ششم منسوب است با

مرض و زندان و سحر و جادو و کمین گاه و ملامت و

غیبت و بدی کردن و فسق و فجور و غلام و کنیزک

و حیوانات کوچک از وحوش و طیور و خدمتکار و

کسب و کار و اجناس گم شده و فراموشی و بیهوشی

و حامله و دیوانگی و دهقانیان و از اعصاب ششم

خانه هفتم منسوب است با مناکحت و شرکت و

تجارت و ضمانت و مصادره و معامله و مقدمه و

مقصد و جنگ و خصومت و دعوی و سائلان و غالبان و از اعضا بر اعضای تناسل خانه هشتم منسوب است با مال غائب و میراث و موت و خوف و قتل و نکبت و ذلت و قرض و غرق شدن و گورستانو حمام و کاروان سرای و مباشرت بول و غائط و از اعضا بر مقعد خانه نهم منسوب است بر سفر و علم و تدبیر و اعتقاد و احوال آخرت و دیدن خواب و تعبیر آن و احوال مسافرت و از سفر باز گردیدن و برادران و خواهران زن و اخفا و بتائر و از اعضا بر سرین خانه دهم منسوب است با پادشاه و استاد امرا و اکابر و

مادر و شغل و علم و خدمت و منصب و رسیدن به درجات و معنویات وارد نازل قصر و ایوان و از اعضا بر رانها خانه یازدهم منسوب است باید و توقع و دوستان و سعادت و شقاوت و ایمنی و ناایمنی و داد و عروس و خزینه پادشاه و امرا و از اعضا برساقها خانه دوازدهم منسوب است با دشمنان و چهار پایه بزرگ مثل اسب و فیل و شترگاو و مرضهای کهنه و بند و زندان و فلاکت و افلاس و منزلگاه مسافران و بد گفتن و بد شنیدن و بهای غلام و کنیزک و از اعضا بر قدمها.

فصل ششم در بیان منسوبات کواکب

زحل دلیلست از ساکن و منازل بر خزانه‌ها و چاههای عمیق و شورستان و مزابل و از ولایات بر مملکت هند و سند و زنگبار وجبش و یمن و عرب و از معدنیات بر سیرت و خبث الحدید و سنگهای سیاه و سخت و از حبوب بر قرنفل و فلفل و بلوط و زیتون و انارترش و عدس و کتان و از اشجار بر درخت مازو و هلیله و جوز و زیتون و بادام و هر درختی که ثمر آنرا پوست سخت و درشت باشد و از طعوم بر عفوضت و حموضت و اشیای گریه النتن و از اغذیه و ادویه هر چه به درجه چهارم بارد و یا بس باشد و از چهار پایان

بر گاو بز و شتر و مرغ و سنجاب و سمور و گربه و موش و مار بزرگ سیاه رنگ و گژدم و از طیور مرغابی و غراب و هر مرغیکه در شب دانه چینند و از اعضا بر شعر و جلد و ناخن و عظم و از سنین بر شجوخست و از ادیان بر دین یهود و از ملبوسات مثل کمل بانات سیاه و هر کرباسی که سیاه رنگ باشد و از خویشان بر آبا و اجداد و برادران بزرگ و از مردان بر ارباب صنائع حسنیه و کمینه مثل مزارعان و کاه فروشان و از طبائع و افعال و احوال بر فکر بسیار و وهم و حیرت و عزلت و فسق و حیلت و غربت طویل

و فقر شدید و ثروت با بخل و خیانت و حقد و بد

نفسی و بدخواهی مردم و از صور و اشکال بر شکل

قبیح و منظر نا مطبوع و گریه و سیاهی رنگ و بزرگی

قدمین و کوچکی چشم و انگشتان و فراخی دهن و

سطبری شفتین و کتفین مشتری دلیل است از مواضع و

منازل بر عبادت خانه و محلهای اکابر و اشراف و

خانه‌های معلمان و از بلاد بر زمین بابل و خراسان و

ترک و از معدنیات بر رصاص سفید یعنی قلعی و شبه

یعنی جسد و الماس و مرقشیشا و توتیا و کبریت و

زرنیخ احمر و سنگی که سفید و زرد باشد و از حبوب

بر گندم و جو و برنج و نخود و کنجد و از فواکه بر
سیب و انار و از اشجار بر درخت انجیر و شفتالو و
زردآلو و هر درختیکه ثمرش شیرین باشد و از
ریاحین بر گل و و از طعوم بر حلاوت و حرارت و
خوشبوی و از اغذیه و ادویه هر چه معتدل باشد در
حرارت و رطوبت و نافع و مطبوع طبع بود و از
جانوران بر انسان و بهائم اهلی و هر دانه که رنگ او
خوب و گوشت او لذیذ باشد و از خویشان بر فرزندان
و از مرغان بر کبوتر و دراج و طاووس و خروس و هر
مرغیکه مستوی المنقار باشد و از اعضا بر شرائین و

نطفه مغروران و امعاد حلق و رحم و از سنین بر سن
کهولت و از ادیان بر دین نصارا واز لباس سفید رنگ
و علما و تجار و اغنیا و اشراف و از طبایع و افعال و
احوال بر صدق فهم و موت و حسن خلق و سخاوت و
علو همت و صلح بین الناس و اشتغال بامر معروف و
احتراز نهی منکر و اظهار حق و صدق خوابها و
بسیاری خنده و رغبت در نکاح و مزاح و شدت
رغبت در حصول مال و تعزز نفس و از اشکال بر
حسن صورت و بزرگی چشم وخفت لحم و اعتدال
جسم مریخ دلیل است بر مساکن اهل فسق و فجور و

مواضعی که گاوان در انجا آرام گیرنـد و از معدنیات

بر آهن و نحاس و مقنـاطیس و زنجفر و از حبوب بر

بادام تلخ و از اشجار بر درختیکه تلخ تر بود بر اسپند و

پیاز و سیر و ترب و بادنجان و از اغذبه و ادویه هر چـه

سمیت داشته باشد و گرم در درجه چـهارم و از طعـوم

بر تلخی و از الوان بر حمرت که سیاهی‌آمیز باشد و

از چهارپایان بر شیر و پلنگ و خوک و سگ و هـر

طبعی که خبیث باشد و بر افعی و از مرغان هر مرغیکه

سرخرنگ باشد و بر زنبـور و از اعضـا بـر آورده و هـر

دو ساق و کلیتین و مراره و از سنین برسـن شباب و از

اقربا به برادران و اسباط و از طبقات مردم بر لشکریان و مقاتلان و بت پرستان و خماران و از ملبوسات بر لباس سرخ و از طبالع و احوال و افعال بر کذب و نمامیث و کثرت شهوت و حرص بر قتل و غضب و گریختن وسوگند خوردن به دروغ و غربت و سفر و خصومت و اعمال شر و فساد و کارها و اضطراب رای و قلب ثبات و حیا وافراط جهل و حفا و وقاحت و خسارت و لجاجت و سفاهت و عیش.و خدیعت و از صور و از اشکال بر طول قامت و بزرگی سر و کوچکی چشم و گوش و پیشانی و سرخی موی

آفتاب دلیل است از مواضع بر حجاز و بیت المقدس و جبل لبنان و دیلم و خراسان و چین و خانه‌های ملوک و سلاطین و از معدنیات بر یاقوت و هر قسم جواهرات گران بها و طلا و لاجورد در خام و آبگینه و سندروس و کبریت و زخت از فواکه و حبوب و ترنج و از درختان بر درخت خرما و انگور و هر درخت بلندی که میوه او دسومتی قوی باشد و بر نیشکر و از اغذیه و ادویه و هر چزییکه حرارت او به درجه چهارم باشد و از الوان بر شقرت و صفرت و چیزهای روشن از چهارپایان بر اسب و گوسفند و از مرغان بعقاب و

باز و خروس و قمری و از اعضا بر سر و سینه و دماغ و غضب و ارمنین بر وسط عمر و از اقارب بر پدر و برادران و از طبقات مردم بر ملوک و امرا و وزرا و اصحاب تدبیر و از طبائع و احوال و افعال بر ریاست و رغبت در جمع مال و قهر براهل عصیان و بر عقل و معرفت و فهم و فراست و محبت و شهرت و قوت و غلبه و از صور و اشکال بر بزرگی سر و قوت بدن زهره دلیل است از بلدان بر زمین بابل و عرب و هر شهریکه میان بیشه و جزائر باشد و راههای که آبها بسیار باشد وهر خانه‌های خوب و آراسته و از جواهر

بر مروارید و زبرجد و زر و سیم و سرمه و فواکه و

حبوب و به و از اغذبه هر چه معتدل باشد در برودت و

رطوبت و لذیذ بود و از طعوم بر دسوست و از الوان بر

بیاض خالص و بعضی گفته اند بر حضرت و از

حیوانات یزدی حوا فرو ماهی و از طیور بر فاخته و

عندلیب و از اعضا بر شحم و لحم و منی و رحم و از

سنین بر وقت و از انسان برزن و مادر و از ادیان بر

اسلام و از طبائع و احوال و افعال بر حسن خلق و

بهجت و شهوت و محبت و غنا و لهو و لعب و مزاج و

تحمل و عدل و قوت بدن و محبت فرزند و سائر مردم

و از صور بر صباحت وجه و کثرت لحم و خوبی

چشم و گردن و کوچکی انگشتان و سبطی ساق

عطارد از منازل برمکه و مدینه و زمین عراق و لمرسان

و دیلم و بر بازارهای که نقش و نگار دران بیشتر باشد

و بر ریاض و بساتین و از معدنیات بر زیبق و زرنیخ و

کهربا و فیرزوه و پنبه و شوره و آهک و از حبوب و

فواکه بر باقلا و ماش و انار شیرین و انگور و

از درختان بر هر درختی که ساق آن کوچک باشد و

از اغذیه و اشربه هر چه که یبوست و برو پوست داران

غالب باشد و از طعوم هر چه که درو دو طعم باشد و

از الوان هر چه که از دو لون مرکب باشد و از حیوان

بر گلاب و ارنب و هر حیوانیکه کوچک باشد از بری

و بحری و از مرغان بر کبوتر و باز و مرغابی و از اعضا

بر عروق نبض و زبان و از ستین برس عبی و از انساب

بر برادزان کوچک و از طبقات مردم و تجار و کتاب

و اصحاب دیوان و از طبائع و احوال و افعال بذکار و

فطنت و علم و دو قار و لطف و رافت و حفظ و

حرص بر لذت و کتمان و سرو رعایت حقوق و ترک

بدی و از صور بر حسن قامت و حسن حاجبین و

فراخی دهن و خفت سحیه و صغر انگشتان ماه دلیل

است از مواضع بر آذربایجان و موصل و هر موضعی

که نمناک باشد و درخت بسیار دهد و بر مروارید و

بلور و نقره و زجاج و هر سنگی که سفید و شفاف بود

و از حبوب بر جود گندم و خیار و خربوزه و از اغذبه

و اشربه بر هر چه برودت او هم چند رطوبت او باشد و

گاهی نافع بود و گاهی مضر و از طعوم بر ملاحت و

حموضت اندک و از الوان بر بیاض و از حیوانات بر

شترو گاو و گوسپند و هر حیوانیکه با مردم مانوس

باشد و از طیور بر دُرّاج و عصا فیروبط و هر مرغی

بزرگ و از اعضا بر جانب ایسر از بدن و بر گردن و

هر دو د ست و از سنین بر سن طفولیت و از ایشان بر مهارت و خالات و اخوات و از طبقات مردم بر اشراف و از طبائع افعال و احوال بر کذب و نمامیت و اعتبار بر اصلاح ابدان و سعادت در معاش.

فصل هفتم در متعلقات و منسوبات بروج

واضح باد که ازین بروج دوازده گانه بعضی آتشی و بعضی بادی و بعضی آبی و بعضی خاکی است و بعضی منسوب به نزد بعضی منسوب به ماده و حروف و هشتگانه نیز با بروج دوازده گانه منسوب اند چنانچه تفصیل آن از نقشه که بذیل نوشته می‌شود واضح است:

حمل آتشی خانه مریخ هندی میگهه راس منسوب بروز سه شنبه نر حروف ال ع	ثور خاکی هندی برکهه راس منسوب بروز جمعه ستاره زهره ماده حروف درب
جوزا بادی هندی متهن راس منسوب بروز چهارشنبه ستاره عطارد مخنث حروف ک ق	سرطان آبی هندی گرگ راس منسوب به روز دوشنبه ستاره قمر ماده حروف ح ه
اسد آتشی هندی سنگهه راس ستاره شمس منسوب بروز یکشنبه نر حروف م	سنبله خاکی هندی کنباراس ستاره عطارد منسوب به روز چهارشنبه ماده حروف پ
میزان بادی هندی تلاراس ستاره زهره منسوب به روز جمعه ز حروف ر ط ت	عقرب آبی هندی برچهک راس ستاره مریخ منسوب به روز سه شنبه ماده حروف ز ج ذ ض ظ
قوس آتشی هندی دهن راس ستاره مشتری منسوب به روز پنجشنبه نر حروف ف	جدی خاکی هندی مکرراس ستاره زحل منسوبه‌به روز شنبه ماده حروف خ گ
دلو بادی هندی کنبهه راس ستاره زحل منسوب به روز شنبه نر حروف ش ص ث	حوت آبی هندی مین راس ستاره مشتری ماده منسوب به روز پنجشنبه حروف پ و ح

و مابقی احکام دوازده بروج به تفصیل تمام نوشته

میشود و حمل خانه مریخ است و خانه وبال زهره و

خانه شرف آفتاب بنوزده درجه حمل و خانه هبوط

زن است و مذکرست و نهاریو حار و یابس و

صفراوی و مقلب و ربیعی شمالی و هر که بطالع حمل

بزاید مربع قاومت پر موی و مویهایش مجعد و غلیظ

باشد و ارزق چشم و سفید رنگ که بسرخی زند و

بلند پیشانی و روی گردو گردن دراز باشد و کوچک

گوش و فراخ دهن و خوب صورت و لب زیرین

باریک و اخبار و اشعار و دست دارد و دلیر و گشاده

روی و خندان و خودبین باشد ثور خانه زهرست و

فرح او و وبال مریخ و شرف قمر در سوم درجه او

مونث دلیلی و خاکی سرد و خشک و سوداوی و

ثابت و هر که بطالع او زائد دراز بالا و ضعیف عقل و

شریر نفس و صاحب مکر و خداع و کذب و متلون

مزاج دهن و پیشانی فراخ و بینی دراز و ابرو کوچک

و چشمها بزرگ و سیاه شترلب و سیاه موی و

اسمرنگ بسار راغب بصحبت زنان بود جوزا خانه

عطارد ست خانه وبال مشتری و شرف راس و هبوط

ذنب مذکر و نهاروی گرم و تر و موی و ذوجسدین و

هر که بطالعه جوزا بود خوب صورت و معتدل القامت

و متناسب الاعضا و سبک روح و خوشبوی و کریم

الاخلاق و صاحب کتاب و حساب و فلسفه و ادیب و

امین و حسن العلیین و مقرون الحاجبین و باریک

گردن باشد سرطان خانه قمرست و فرح او و بال زحل

و شرف مشتری هبوط مریخ و مونث دلیلی و منقلب و

هر که بطالع سرطان بزاید سلیم الاعضا و غلیظ العظام

و صغیرالعنین طویل الیدین و عظیم القدمین و الفکین

بینی و اطراف دندانهای او راست و سیاه چشم و موی

او باریک بود و اندک مجعد نیمه اسفل اعضا غلیظ تر

از اعلی بود و رنگ او اندک با سیاهی زند واو را

فرزندان بسیار باشد و بغایت متلون مزاج باشد اسد

خانه شمس است و فرح او و بال زحل و درد شرف و
هبوط هیچ کوکبی نشود و ثابت است و مذکر و
نهاری و حارویابس و صفراوی و هر که بطالع اسد
باشد قوی هیکل و با ص ولت و غضبناک و متکبر و
سخت دل و قوی آواز و شجاع و کریه منظر و
صاحب مکر و خدع و بسیار نکاح و اندک فرزند
باشد و سینه او فراخ و ذراغین و اصابع او غلیظ و دهن
فراخ و ساق باریک و سرخ رنگ که با سپیدی زند و
بعضی گفته اند که با زری و زند سنبله خانه عطارد
است و فرح و مشرف او و وبال مشتری و هبوط زهره

و ذو جسدین و مونث دلیلی و سرد و خشک و

سودای و هر که بطالع او باشد سلیم الاعضا و قامتش

مایل بطول و کشاده روی و سحی النفس و خوشبوی

و گندم گون و پیش بعضی زردرنگ که با سپیده

مارزند و صاحب نطق و بلاغت و صدق و ادب وعلم

و حکمت و با وقار بود و بعضی گفته اند سبک سرّ و

بی ثبات و بسیار فکر و غم بود و لهو وعیش و طرب

دوست دارد و در عفت و فجور متوسط باشد و بنکاح

رغبت کند اما کمتر میزان خانه زهره است و وبال

مریخ و شرف زحل و هبوط آفتاب و منقلب و مذکر

و نهاری و گرم و تر و موی وهر که بطالع او باشد صاحب مرتبه و ادیب و و ندیم با اهل صنعت بود و معتدل بود و معتدلان القاب و المزاج و بسیط الشعر و حسن الالطف و اشهل العین و بعضی الکحل العین نیز گویند و روشن روی و خوشخوی و صاحب تدبیر و عقل و انصاف و سفید رنگ و پر شهوت و حریص زنا و لواطت بود عقرب خانه مریخ است و فرح او و وبال زهره و هبوط قمر و ثابت و مونث دلیلی و سرد و تر و بلغمی و هر که بطالع زاید بسیار فرزند و باریک و سلیم الاعضا و کثیر العمل و صغیر الوجه متوسط العین

و واسع الفهم و طویل الیدین و عظیم القدمین و بخیل

و تمام و سزیرو مائل فسق و فجور و بد خلق و بسیار

حزن باشد و قوس خانه مشتری و فرح اوست و وبال

عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذوجسدین و

مذکر و نهاری و گرم و خشک و صفراوی و هر که

بطالعه قوس زاید خوبروی و بلند پیشانی و باریک

موی و بزرگ شکم و معتدل اندام و آواز و طویل

الفخذین و غلیظ الساقین و سپیدرنگ باشد که اندک

بسرخی زند و بعضی گویند سطبر موی و دراز ریش و

دراز بالا و سریع الحرکه و بزرگ نهاد و سخی و مبذر

و بیفکر و صاحب ادب و بی مکر و پاک لباس و
متوسط در عفت و شهوت جدی خانه زحل ست و
وبال قمر و شرف مریخ و هبوط مشتری و منقلب و
مونث و هر که بطالع جدی زاید گندم گون و باریک
اندام و خشک اعضا و بسیار موی و کشیده روی و
محاسن و دقیق الفخدین و الساقین و خفیف المشی و
سریع النظر و ملوک الطبع وضعیت الصوت و صاحب
جدت و غضب و حیله و لهو و لعب و بسیار غم و
سریع الانقلاب باشد دلو خانه زحلست و وبال آفتاب و
هیچ کوکبی را درو شرف و هبوط نیست و او ثابت

است و هوای او گرم و تر و دموی و مذکر و نهاری و

هر که بطالع او زائد قامتش نائل بذرازیبود وعالی نظر

و صافی لون و بعضی گویند که لونش زردی نیز باشد

و سیاه چشم و شتر لب و روی سینه پهن و بینی بزرگ

و بغایت عفیف به نهجی و حریص زینت و شیرین

زبان و خوش محاوره و راغب در جمع کردن مال وَ

سلیم الطبع و دلیر به وقت راحت و بدول هنگام شدت

سختی حوت خانه مشتریست و وبال عطارد و هبوط او

و شرف زهره و مونث دلیلی و آبی و سرد و تر و

بلغمی و ذوجسدین و هر که بطالع حوت زاید بزرگ

سر و بسیار موی و تنگ پیشانی و فراخ روی و سفید رنگ که بازروی زند و خوب محاسن و نیک رای و خوش خلق بود و لطافت و زینت دوست دارد و بنکاح رغبت بسیار کند و فرزندان او بسیار باشند و صاحب ادب و حیله بود و در وفای عهد و تورع متوسط باشد و با امانت و دیانت بود.

فصل هشتم در بیان منازل قمر

بدانکه حکما بروج دوازدگانه را به بست و هشت قسمت منقسم کرده اند و بر قسمتی را منزل قمر گویند پس در هر برج دو منزل و ثلث منزلی باشد و قمر تقریباً در دو شبانه روز دو منزل قطع میکند و بروز

سوم ثلث منزل را طی کرده به برج دوم نقل می کند و

اسمای منازل بست و هشتگانه بدین ترتیب است

شرطین بسطین ثریا و بران مقعه منعه دراع نسره طرفه

جبهه زهره صرفه عوا سماک غر زبانا اکلیل قلب شوله

لغایم بلده ذالج بلعه سعود اخبیه مقدم موخر ریثا.

علائم حمل

فرق میان پسر و دختر آنست که فرج تنـگ و خشک شود و دهن رحـم بـهم بپیونـد و مابین ناف و فرج اندکی درد پیدا گردد و زن از جماع اکراه کند خوشش نیاید.

خاصه اگر حمـل پسـر بـود و بـه مجـامعت متالم شود و دیگر آثار چون قشعریره بعد از جماع و کورت بیاض چشم وقوع غشـیان و میل چیزهای بد چون انگشـت و گل و جـز آن.

علات حمل پسرانست که رنگ زن خـوب و صاف نماید و بول رنگین بـود و در اکـثر اوقات سینه راست کلان تر از طرف باشـد و

سر پستان به سرخی گراید و حرکت جنین جانب راست محسوس شود و زن خفیف الحرکت باشد و چیزهای لطیف خوردن آرزو کند.

گفته اند که هنگام ولادت اگر درد از کمر زن برخیزد و پس در رحم آید پسر باشد و اگر درد از ما بین ناف و فرج برخیزد دختر باشد علامت کل دختر آنست که رونق رنگ برود و حرکت بطی بود و سر سینه سیاه بود و سینه چپ کلان تر از از سینه راست باشد و قاروره سفید بود در اکثر حال حرکت جنین بجانب چپ شود و سینه کمتر بر آید وزن چیزهای رو به چون گل و غیر بیشتر خواهد و اشتهای کاذب عارض شود.

اگر در وجود حمل شک واقع شود امتحان آن چنین است که پنج مثقال شهد خالص به آب سرد آمیزند و وقت خواب بزن دهند اگر مغض و پیچش در ناف افتد حامله باشد.

امتحان به نوع دیگر آنست که نداند شکر را بکوبند و به عسل آمیزند وقت صبح که هیچ نخورده باشد برگیرند و تا میانه روز هیچ نخورد اگر در دهن هیچ مزه در نیاید حامله نباشد و اگر مزه معلوم شود دلیل بر حمل باشد اما اگر طعم شیرین باشد پسر بود و اگر تلخ بود دختر.

در عسر ولادت

بدانكه عسر ولادت را سببهای باشد اما سببی كه سعی قابله درآن می‌باید آنست كه سطری مشیه سبب عسر ولادت و مشیمه پرده‌ای ست كه در رحم بر گرد جنین متكون می‌شود بجهت حفظ او و آن همچو كیسه كدو دانه باشد اما صلب نر و بهتر از آ" باشد و هر گاه جنین قصد برآمدن كند این پرده بشكافد و اول جنین از وی بیرون آید و بعد از آن مشمیه برآید پس اگر این پرده بغایت سطر باشد و شكافته نشود بزودی تدبیر شگافتن آن كنند تا جنین از عقب حركت خروج و عدم حصول آن هلاک نشود و این اكثر سبب هلاک جنین باشد بسبب جهل قابله و عدم وقوف برای پس علاج آنست كه قابله مشیمه را بدست كشد و اندكی پاره كند و برای اینكار قابله باید كه خوب

واقف ازین دستگاری باشد تا در حین قطع مشیمه

حامله و جنین را اصلا اذیت و آزار نرسد

اخراج جنین مرده

هر گاه جنین در شکم بمیرد و یا جنین بر آید اما مشیمه بر نیاید و علاقه که مانند ریسمان مشیمه و جنین است گسسته شود در اخراج اینها زودتر سعی کنند تا موجب هلاکت حامله نشود علامت مردن جنین آن است که حرکت جنین محسوس نشود و اطراف حالمه سرد بود و نفس متواتر زند پس بجهت اخراج جنین مرده اطبا تدابیر گوناگون مقرر کرده اند اما چون این همه تدابیر فائده نه بخشد و درینوقت حاجت بدستکاری قابله می‌افتد که جنین مرده را پاره پاره کند و بیرون کشد نحوی که عضو حامله را آفتی نرسد و این کمال فن قابله است و اگر مشیمه اندرون بماند باید که قابله دست اندر کند و بکشد مگر بسیار سلیقه و هوشیاری باید تا عضو دیگر را نکشد که خوف هلاکت حامله است.

زندگی سلیمان

گفته‌اند : حضرت داوود (ع) چهل فرزند داشت هر روز مشغول به نماز و عبادت خدا بود روزی از آن روزگار که به عبادت مشغول بود در نماز به سجده رفت و وقتی که برخواست دید تمام فرزندانش مردند و تنها سلیمان زنده مانده است بسیار ناراحت و غمگین شد و به آسمان نگاه غمگینی کرد در این هنگام جبرئیل فرود آمد و به پیغمبر داوود علیه السلام فرمود شکر خدا را به بجا بیاور و این را بدان که خداوند همیشه و در همه حال تو را امتحان کرده و می کند و به صلاح شماست این فرزند که باقی مانده روزگاری به پیغمبری مبعوث می‌شود و جانشین تو خواهد شد و خداوند به او علمی عطا می‌کند که تاکنون به هیچ پیغمبری عطا نکرده و قدرت بالایی به‌دست می‌آورد و با تمام مخلوقات صحبت می کند و

زبان آنان را یاد می‌گیرد و اکنون دوباره به عبادت مشغول شو و شکر خدا را به جا بیاور و در تربیت این فرزند فعالیت و توجه خاصی کن که او نیز روزی به پیامبری مبعوث خواهد شد.

سلیمان از پدرش هم عظیم‌تر بود، زیرا خداوند متعال، باد را مسخر او گردانید تا بساط او را به هر جا بخواهد حمل کند، شیاطین را تحت فرمان او قرار داد که خدمتگزار او باشند، پرندگان را مطیع او فرمود که با پر و بال خود بر او سایه افکنند، منطق پرندگان را هم به وی آموخت و فهم و ذکاوت خارق‌العاده‌ای نیز به او عطا کرد و این مزایا موجب شد که سلطنت به صورت بی‌نظیری درآید و تمام قدرتها متمرکز در او گردد. از خصوصیات بساط سلیمان اطلاعات دقیق و قطعی در دست نیست و نمی‌توان گفت آن بساط

به چـه صـورت بـوده و چـه انـدازه گنجایش و ظرفیت داشته آیا مانند تختی بوده کـه سـلیمان بـا چند نفر از نزدیکان خاص او بر آن می‌نشستند یـا بساطی بـوده کـه فرسنگها عـرض و طـول آن و هزاران نفر از سپاهیان و وزراء و سایر مردم بـر آن می‌نشسته‌اند ولـی آنچـه مسـلم اسـت چنیـن هواپیمایی وجود داشته و با نیروی باد بـه حرکـت می‌آمده و سلیمان را بـه هـر مقصـدی کـه داشـته می‌رسانده است.

شـیاطین هـم در پیشـگاه سـلیمان مـانند غلامـان زرخرید بـه خدمتـگزاری مـی‌پرداختنـد، بـرای او ساختمانهای مجلل، حوضها و اسـتخرهای بـزرگ می‌ساختند، از قعر دریاهـا و اقیانوسـها جواهـرات گرانبها بیرون می‌آوردند، و در موارد لازم بـه کـار برده می‌شد.

در یکی از مسافرتهای تاریخی سلیمان که سپاهیان او از جن و انس و پرندگان با او همراه بودند و با عظمت تمام بـه سوی مقصد، راه مـی‌پیمودنـد، عبورشان به وادی مورچگان افتاد یکی از مورچه‌ها که سمت بزرگی آنها را داشت، اعلام خطر کرد و فریاد زد: ای گروه مورچگان! به خانه‌ها و پناهگاههای خود بگریزید، تا سلیمان و سپاه او شما را زیر پای خود لگدکوب نکنند.

باد، صدای آن مورچه را به گوش سلیمان رسانید، سلیمان دستور داد او را حاضر کردند، پرسید مگر نمی‌دانی من پیامبر خدا هستم، و ظلم و ستم، در حریم انبیاء راه ندارد؟ گفت: چرا. پرسید پس برای چه سخن گفتی و مورچه‌ها را از ما ترساندی؟! گفت: من دیدم اگر مورچه‌ها این تشکیلات عظیم و سلطنت بی‌مانند تو را ببینند، نعمتهایی که خدا به آنها داده کوچک می‌شمرند و

ناسپاسی می‌کنند، خواستم آنها را از چنین خطری حفظ کنم.

سلیمان جواب او را عاقلانه دید و ساکت شد، آنگاه مورچه پرسید: ای سلیمان! هیچ می‌دانی چرا بساط تو بر روی با حرکت می‌کند؟ و چرا از میان تمام قدرتها، قدرت باد مأمور حمل و نقل بساط تو شده است؟! گفت: نمی دانم. مورچه گفت: برای آن است که به تو اعلام کند این بساط و این سلطنت دوام و بقایی ندارد و بر باد است.

بساط و تخت سلیمان به باد گردش داشت

که آگهیت دهد کاین بساط بر باد است

پرندگان به فرمان خداوند مسخر سلیمان بودند و در مواقع احتیاج، پر و بال خود را بر سر او میگسترانیدند و در برابر آفتاب برای او سایبانی تشکیل می‌دادند.

یکی از روزها سلیمان متوجه شد که آفتاب بر صورت او می‌تابد، چون به سوی بالا نظر کرد،

هدهد را ندید، از غیبت ناگهانی و بی‌موقع او، خشمگین شد و گفت: او را به عذاب سختی معذب، یا ذبحش می‌کنم مگر اینکه برای غیبت خود عذر موجهی بیاورد.

طولی نکشید که هدهد پدیدار شد و عذر غیاب خود را به عرض رسانید و گفت من از کشوری دیدن کردم و اطلاع یافتم که تو از آن اطلاع نداری و از مملکت سبا اخبار تازه‌ای به پیشگاه تو آورده‌ام، در آن مملکت عظیم، زنی فرمانروای آنها بود و تمام شرایط سلطنت برای او جمع شده و مخصوصاً تخت سلطنتی او بسی بزرگ و قابل توجه بود.

اما آنچه موجب تأسف گردید آنست که اهالی آن سرزمین و پادشاهان، همه در مقابل خورشید سجده می‌کردند و چنان جهل و نادانی بر آنها چیره شده که خدای بزرگ را از یاد برده و در

برابر موجود بی اراده‌ای سر تسلیم فرود می‌آوردند.

سلیمان که این خبر جالب را شنید، گفت: مادر این مورد رسیدگی می‌کنیم، تا صدق یا کذب سخن تو بر ما آشکار بشود، اینک تو نامهٔ مرا بگیر و به آنها برسان و ببین چه عکس العملی نشان می‌دهند.

هدهد نامهٔ سلیمان را گرفت و به سوی کشور سبا پرواز کرد و پس از رسیدن به مقصد، آنرا در مقابل ملکهٔ سبا بر زمین گذارد، ملکه رو کرد به اطرافیان خود و گفت: همانا نامه‌ای بزرگ و محترم به من رسیده و آن نامه از سلیمان است و مضمونش این است:

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان، بر من سرکشی نکنید و همه اسلام اختیار کنید و در حال مسلمانی نزد من آئید، اینک نظر و عقیدهٔ شما در

این مورد چیست؟ وزیران و درباریان گفتند: ما دارای نیروی قابل توجهی هستیم و در روز جنگ هم، مرد میدان و اهل رزم و مبارزه‌ایم ولی امر امر تواست، هر چه خواهی فرمان ده اجرا کنیم.

ملکه از سخن آنها استشمام کرد که آنان متمایل به جنگ و لشکرکشی هستند، این نظریه را نپسندید و به کنایه به آنها فهمانید که تا ممکن است کاری را به صلح و خوبی تمام کرد، نباید به جنگ اقدام نمود.

زیرا پادشاهان، وقتی بر کشوی دست یابند، رشته‌های آنرا در هم میریزند و اوضاع آنرا دگرگون می‌سازند، عزیزان آن کشور را ذلیل و خوار می‌گردانند، من در این مورد هدیه‌ای برای سلیمان می‌فرستم تا روش او را بفهمم و ببینم پیمبران چگونه رفتار می‌کنند؟!

ملکه طبق نظریهٔ خودش، هدایای گرانبهائی تهیه دید و به همراه جمعی از خردمندان قوم، به حضورسلیمان فرستاد سلیمان که از جریان آگاه شده بود دستور داد یکی از کاخ‌های مجلل سلطنتی را به بهترین طرز آراستند و قصر عظیم او را برای ورود نمایندگان بلقیس مهیا نمودند.

فرستگادگان بلقیس وقتی به حضور سلیمان شرفیاب شدند، از مشاهدهٔ تشکیلات عظیم و کاخهای مجلل او مبهوت ماندند و در دل، از ارائهٔ هدایای خود، خجل و شرمنده گشتند سلیمان با روی گشاده به آنها خوش آمد گفت و مقصودشان را جویا شد و پرسید دربارهٔ نامه من چه تصمیم گرفته‌اید؟!

نمایندگان، هدایای ملکه را به حضور سلیمان تقدیم داشتند ولی او با نظر بی‌اعتنائی بر آنها نگریست و گفت: این هدایا را به صاحبش

برگردانید، زیرا خداوند آنقدر نعمت به من عطا فرموده که به هیچ کس نداده است و در این صورت چگونه ممکن است من به واسطهٔ هدایای ناقابل شما از تبلیغ رسالت خود، دست بردارم و فریفتهٔ تحفه‌های شما شوم؟!

نه. این هدایا برای من ارزشی ندارد بلکه شما به این هدایا خوشحالید اینک برگردید و من سپاهی به سوی قوم سبا می‌فرستم که آنان رانیروی مقاومت آن نباشد و سپس ایشان را از آن مرز و بوم با ذلت و خواری پراکنده و دربدر خواهم کرد.

نمایندگان بلقیس بازگشتند و سرگذشت خود را شرح دادند، بلقیس پس از لحظه‌ای اندیشه گفت: من چاره‌ای جز تسلیم در مقابل سلیمان نمی‌بینم و صلاح در این است که هر چه زودتر دعوت او را اجابت کنیم و بوی ایمان آوریم، آنگاه روی همین

نظیریه تصمیم گرفتند و ملکه به اتفاق بزرگان قوم به سوی سلیمان رهسپار شدند.

پیش از آنکه ملکه و همراهانش به حضور سلیمان برسند سلیمان به حاضرین مجلس خود که جمعی از بزرگان جن و انس و همه تحت فرمان او بودند اظهار کرد: کدامیک از شما می‌توانید پیش از رسیدن بلقیس تخت او را نزد من حاضر کنید؟ یکی از جنیان گفت:من قدرت دارم پیش از آنکه تو از جای خود برخیزی آنرا نزد تو حاضر نمایم، ولی یکی از رجال دربار که دارای علوم الهی بود، گفت: من پیش از آنکه چشم بر هم زنی تخت تو او را نزد تو حاضر می‌کنم.

سلیمان چون نگریست، تخت را نزد خود دید و گفت این از نعمتهای خداوند است تا ما را آزمایش کند که سپاگزاریم یا کفران کننده، و هر کس شکرانهٔ نعمتهای الهی را به جا آورد به

خودش احسان کرده و آنکس که کفران نعمت کند، پروردگار بی‌نیاز و بزرگ است.

آنگاه فرمان داد که وضع تخت را تغییر دهید تا ببینم بلقیس آنرا می‌شناسد یا نه و چون ملکه سبا و همراهانش بر سلیمان وارد شدند، سلیمان از او پرسید: آیا تخت تو اینگونه است؟! بلقیس با حیرت و بهت، نظری بر تخت افکند و گفت: گویا همان تخت است ولی متحیر بود که اگر تخت من است به چه وسیله اینجا آمده است؟!

پیش از ورود ملکه، سلیمان دستور داده بود قصری مجلل از بلور بسازند و آنرا برای پذیرایی آماده کنند در آن حال بلقیس را به کاخ بلور راهنمایی کرد، چون زمین کاخ هم از شیشه و بلور بود، بلقیس گمان کرد، سطح زمین از آب پوشیده شده لباسهای خود را بالا گرفت و ساق پای خود را برهنه کرد تا از آن بگذرد، سلیمان

گفت اینجا آب نیست، بلکه آبگینه و بلور است، در آن حال بلقیس به اشتباه خود پی برد و گفت: پروردگارا! من به خودم ستم کردم که خدایی جز تو را تاکنون پرستیدم ولی اکنون با سلیمان اسلام آوردم و روی دل به درگاه تو متوجه ساختم.

وفات سلیمان

سالیان درازی، سلیمان در میان مردم به عدل و داد سلطنت کرد مردم از روش عادلانهٔ او در مهدِ آسایش و خوشی بودند و به بهترین وجه از مزایای زندگی برخوردار می‌شدند تا آنگاه که آفتاب عمر سلیمان بر لب بام رسید.

یکی از روزها سلیمان در کاخ بلور خود! تنها ایستاده و تکیه بر عصای خود داده و به تماشای مناظر و عمارتهای کشور پهناور خود مشغول بود که ناگاه جوانی ناشناس را در کاخ خود مشاهده کرد، از آن جوان پرسید تو کیستی و چرا بدون

اجازه قدم در قصر من گذاشتی؟! گفت من آن کسی هستم که برای ورود به خانه‌ها و کاخها، از کسی اجازه نمی‌گیرم، من ملک الموت و فرشته مرگم که برای قبض روح تو آمده‌ام، سلیمان از شنیدن نام او و احساس مأموریت خطرناکش بر خود لرزید و گفت: ممکن است مهلتی بدهی تا به کار خود رسیدگی کنم؟ گفت: نه و در همان حال بدون اینکه حتی اجازهٔ نشستن به او بدهد جانش را گرفت.

جسد بی جان سلیمان مدتها، به همان حال که ایستاده و تکیه به عصا داده بود باقی ماند و سپاهیانش از دیوارهای بلوری قصر او را می‌دیدند و گمان می‌کردند سلیمان زنده است و به آنها می‌نگرد، از بیم سطوت او کسی جرأت وارد شدن قصر را نداشت تا آنکه خداوند موریانه را فرستاد عصای سلیمان را خوردند و سلیمان بر زمین افتاد.

در آن حال مردم فهمیدند که از مرگ سلیمان مدتها گذشته و آنان بی‌خبر بوده‌اند.

حکایت

در عهد حضرت سلیمان اسبها بر هوا می‌پریدند و در مرغزار و کشت زارها فرود می‌آمدند و می‌چریخیدند و به چشمه ساران آب می‌خوردند در آن عهد بود که جمعی از اهلی خراسان شکایت به آن حضرت آوردند و از خرابی احوال کشت‌زار داستانها بیان کردند.

حضرت سلیمان علیه السلام ناراحت شد و به دیوان فرمود تا اسبها را بگیرند و نزد حضرت سلیمان حاضر کنند.

دیوها چندان که به گرفتن اسب ها سعی کردند هیچ فایده نشد و اسب‌ها به سبب زور و قوت پرواز می‌کردند و در بند دیوها نمی‌افتادند ناگزیر دیوها به فکر حیله‌ای افتادند و بعضی از چشمه‌ها

را که اسب ها از آنجا آب می‌خوردند از آب خالی کرد و به شراب پر کردند.

اسب ها چون از آن چشمه‌ساران آب خوردند مست شدند و طاقت پرواز در ایشان نماند.

دیوها قریب هزار اسب را موی پیشانی گرفته و به نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام حاضر آوردند.

حضرت سلیمان نیز به کشتن اسبان اشارت فرمود.
السلام به فرمان خداوند نازل شد و گفت که ای حضرت سلیمان دست از کشتن این جانوران بردار که از نسل این جانوران فواید بسیار به آدم خواهد رسانید. آن حضرت نیز که صد اسب باقی مانده بود را از قتل امان داد.

حضرت سلیمان دعایی کرد به درگاه خداوند و درخواست کرد بریده شود تا توان پرواز در آنها نماند.

دعای اسبان حضرت سلیمان نیز به قدرت اجابت شد و به حکن الهی پرهای اسبان فرو ریخت و اکنون از نسل همان صد اسب باقی مانده می‌باشند.

پایان

فهرست

x x x